# خط خطی ها روی بوم

مقاله ای در مورد نحوه ی مواجهه با تابلو های

آبستره و مدرن

نویسنده: زهرا رئیسی

# خط خطی های روی بوم، نقاشی آبستره

نقاشی های آبستره معمولا خیلی حساسیت برانگیز هستن یعنی حقیقتا آدم هایی وجود دارن که در برخورد با این نقاشی ها احساس میکنن که دارن مورد سو استفاده قرار میگیرن. این افراد احساس میکنن که نقاش، سعی داره با کشیدن همچین نقاشی هایی ذهن اونها رو به بازی بگیره و پولی به جیب بزنه.

نقاشی های آبستره می تونن گاها خیلی ساده باشن و خوده شما هم به سادگی تعداد زیادی تابلوی آبستره ی جالب خلق کنید ولی خب وقتی آدم نتونه با چیزهایی که اطرافش هستن ارتباط بگیره؛ بودن یا نبودن اون چیز ها دیگه زیاد براش اهمیتی نداره.

این مطلب به شکلی ساده و به زبون محاوره نوشته شده تا راحت تر هم خونده بشه.

نقاشی ها میتونن بازگو کننده ی احساسات ما آدم ها باشن. مجرد ترین عنصری که ما به کمک هنر ازش حرف میزنیم احساساته. احساسات درونی ما آدم ها خیلی پیچیده و عجیبه و هنرمندا اغلب سعی میکنن این احساسات رو به شیوه ای زیبا و ملموس بروز بدن و به کمک اش چیزی ماندگار یا تفکر برانگیز خلق کنن.

نقاشی های آبستره بیان خاص خودشون رو دارن و این سبک هنوز پتانسیل های زیادی برای گسترش داره. اگر دوست دارید با هنر آبستره بیشتر ارتباط بگیرید و درکش کنید از شیوه ای که توی این مطلب شرح داده میشه میتونید استفاده کنید و حتی خودتون هم خالق نقاشی های آبستره یا

انتزاعی بشید یا هر سبک دیگه ای که دوست دارید.
آقای نیکولا تسلا میفرمایند که همه چیز انرژیه. انرژی ما آدم ها همون احساساتمون هست. ما در ادبیات عمومی به انرژیمون میگیم احساس. مثلا میگیم فلان مجری خیلی پر انرژیه یعنی این فرد احساسات قابل توجه و مثبتی رو بروز میده و میتونه مخاطبین اش رو تحت تاثیر قرار بده.
یا مثلا میگیم که من امروز انرژی زیادی ندارم و پکر ام. یعنی نمیتونم نسبت به محیط اطرافم یا افکاری که به ذهنم خطور میکنن احساس خاص یا شدیدی بروز بدم. بی تفاوت ام.
آدم ها میتونن در آن واحد چندین احساس رو تجربه کنن اما اگر نتونیم این احساسات رو مدیریت کنیم یا در سطح خوبی نگه شون داریم

دچار مشکل میشیم. فیلسوفی که سعی کرده راجب این موضوع صحبت کنه شوپنهاور هست. ایشون افرادی که دچار جنون هستن رو به موجوداتی با سیم کشی یا لوله کشی های مختلف ذهنی تشبیه کرده که بر اثر یک اتفاق یا مشکلی، یک یا چند تا از این لوله ها آسیب دیدن و نشتی پیدا کردن و دیگه اون فرد نتونسته این لوله ها رو ببنده یا ترمیم کنه. و هر بار که احساسات فرد از این مجرا ها جریان پیدا میکنه اون حالت جنون، شدت پیدا میکنه.

با همین استدلال هم میگن که جنون در نتیجه ی هوشمندی میاد و اگه موجود از قدرت تفکر و درک برخوردار نباشه اصلا لوله کشی خاصی درون ذهنش نیست که بخواد آسیب ببینه و دردسر ساز بشه.

شما میتونید احساسات بسیار زیادی رو همزمان تجربه کنید و از این طریق درک زیادی از زندگی به دست بیارید. ما آدم ها تجارب عمیق رو معمولا بعد از بحران ها یا فشار های روحی شدید به دست میاریم. چون این دوره ها ما رو مجبور میکنن که همزمان چندین و چند احساس شدید رو تجربه کنیم ولی فرض کنید چی میشه اگر ما سعی کنیم که همزمان چندین احساس خوب و مثبت رو ایجاد و تجربه کنیم؟

هنرمندا اغلب اینطور تجاربی رو سعی دارن برای خودشون درست کنن. یعنی آگاهانه تصمیم میگیرن که احساسات شدید و عمیقی رو تجربه کنن و این تجارب رو طی جریان خلق اثر هنریشون پشت سر میذارن. ممکنه مدت طولانی به مطالعه و تفکر هم بپردازن و این تجربه رو تا

حدی طراحی کنن و به سمت و سوی خاصی، سوق اش بدن.

نقاشی های آبستره در نتیجه ی احساسات به وجود اومدن. هر رنگ یک سری احساسات رو درون آدم ایجاد میکنه. این موضوعی هست که در فرهنگ عمومی و مطالب روانشناسی رایج، زیاد بهش پرداخته میشه و باهاش آشنایی دارید. نقاش آبستره میاد و یک سری تقاطع خاص بین این احساسات خام و مجرد درست میکنه. شما هر چه بیشتر به نحوه ی ارتباط احساسات فکر کنید، راحت تر هم میتونید یک نقاشی آبستره رو درک کنید. (این شیوه ای هست که سعی شده به زبانی ساده توضیح داده بشه و باید توجه داشته باشید که برخی آدم ها، روش های متفاوت تری برای

استفاده ی ذهنی از نقاشی های آبستره دارن)
یکی از نقاشای جالب و بحث برانگیزی که امروزه نقاشی هاش خیلی محبوبه و منتقدا ظاهرا خیلی دوستش دارن آقای جکسون پولاک هست. این نقاشی ها، احساسات یا انرژی شدیدی دارن چون توسط آدمی کشیده شدن که احساسات قوی ای داشتن و افرادی که درک خوبی نسبت به برخی احساسات دارن، وقتی این نقاشی ها رو میبینن می تونن باهاش همزاد پنداری کنن و به این وسیله انرژی یا احساسات خودشون رو آگاهانه تقویت کنن.
مثلا شما احساس گرسنگی دارید ولی دیدن عکس غذاهای خوش آب و رنگ میتونه احساستون رو شدید تر کنه.
گرسنگی احساس ساده تر و رایجیه و دلایل و ریشه

های بدیهی تری داره اما برخی احساسات هستن که عمیق ترن و ریشه های پیچیده تری دارن. تقویت کردن این احساسات به صورت آگاهانه کار به نسبت دشوار تری هم میتونه باشه.

اینطور مواقع هنر به کمک ما میاد و میتونیم برخی احساسات خاص رو به طور همزمان تقویت کنیم.
احساسات؛ طیف بسیار گسترده ای دارن و به نظر میرسه که لغات ما آدم ها هنوز برای نام گذاری احساسات مختلف کافی نیست.
اگر به دنیای رنگ ها هم نگاه کنید به همین شکله. ما رنگ های بسیار زیادی داریم که اسم خاصی ندارن و صرفا با عدد و کد شناخته میشن و در نگاه اول فرق خاصی با برخی رنگ های شناخته

شده ندارن. اما حقیقت اینه که این رنگ ها درصد ناچیزی تفاوت دارن و این تفاوت ها در سطوح وسیع، تاثیر گذار هم هست.
هر چه ما موجودات حساس تری بشیم یعنی ادراکمون نسبت به دنیای اطرافمون عمیق تر بشه به لحاظ تکاملی هم پیشرفته تر میشیم.

دنیای عجیب و غریب پیکاسو

پیکاسو فرد شجاع و خلاقی بود که اولین نقاشی های عجیب و غریب به سبک مدرن رو خلق کرد. سریالی که بر اساس زندگی ایشون ساخته شده دوران جوانیش رو خیلی جالب به تصویر کشیده و شما میتونید ببینید که واکنش اطرافیان و دوستانش به تابلو های عجیب و غریب پیکاسو چی بوده و چقدر صحبتا و بازخورد هاشون شبیه

همین حرفایی هست که آدم ها این روز ها درباره ی نقاشی های مدرن میزنن.
نقاشی مدرن، به لحاظ احساسی که میتونه تداعی کنه، فرق چندانی با نقاشی های کلاسیک نداره. صرفا زبان این نوع نقاشی ها متفاوته. یعنی توی سبک های کلاسیک هم شما ممکنه با دیدن بعضی نقاشی ها احساس انزجار؛ ترس یا ناراحتی بهتون دست بده. مثل تصویر هایی از جنگ یا نقاشی هایی که از چهره های مستبد یا بیمار کشیده شده.
نقاشی های مدرن زبان های متفاوت تری دارن ولی در نهایت درست مثل نقاشی های کلاسیک؛ تداعی کننده ی احساس هستن.
وقتی شما به زبانی صحبت کنید که اطرافیانتون بهش شناخت نداشته باشن یا براشون بیگانه باشه؛

قطعا بازخورد های جالبی هم نشون نمیدن. بخشی از بازخورد های منفی نسبت به هنر از طرف افرادی صورت میگیره که با اخلاقیات آشنایی ندارن. خوده عدم آشنایی با اخلاقیات از اونجایی نشات میگیره که آدم ها هنوز درک کمی نسبت به احساسات همدیگه دارن. به طور مثال مهم نیست نقاشی شما چطوره، هر کسی که شما رو به هر شکلی مسخره و تحقیر کنه کار غیر اخلاقی ای انجام داده.

احساسات، درست مثل انرژی های دنیای اطراف ما مهمه و همون طور که آقای تسلا با شناخت انرژی ها تونست ابزار هایی برای رفاه بیشتر آدما درست کنه؛ آدم ها تا زمانی که احساسات همدیگه رو به خوبی درک نکنن نمیتونن اخلاقیات خوبی رو پایه ریزی کنن.

موجود از نداشتن اخلاقیات مناسب رنج میکشه و مدام نیاز داره که اخلاقیات درون جامعه اش رو بهینه سازی کنه. همون طور که ابزار ها رو بهینه سازی میکنه و سعی میکنه نمونه های بهتر و با کیفیت تری بسازه.
هنر میتونه کمک کنه که ما احساسات رو به شکل عمیق تری درک کنیم. به نظر میرسه شناخت هنر مدرن و هنر انتزاعی؛ هنر سوررئال و اشکال جدیدی از هنر که باهاشون مواجه خواهیم شد، اجتناب ناپذیره.
ما در حالت عادی احساسات ساده و تکراری ای که از کودکی و نوجوانی با ما بودن و هر روز تکرار شدن رو تجربه میکنیم. مثلا استرس قبل از امتحان یا احساس گرسنگی رو درک میکنیم. یا احساسات بدی که به خاطر بی پولی به ادم دست

میده رو درک میکنیم. ولی فکر کنید چی میشد اگر ما آدم ها خودمون رو مدام و آگاهانه در شرایط درک احساسات عجیب و سطح بالایی قرار بدیم و هر بار به صورت آگاهانه خودمون رو به اون سطح احساسی برسونیم؟ این کاری هست که بعضی ها سعی دارن به کمک مواد مخدر و توهم زا انجام بدن که خودتون میدونید این مواد هستن که این کار رو انجام میدن و در صورتی که این مواد نباشن هم، فرد قادر نیست اون احساسات خاص رو ایجاد کنه. احساساتی هم که در اثر مصرف مواد توهم زا درست میشن لزوما کنترل شده و آگاهانه نیستن.

اما افرادی که مراقبه انجام میدن به طور آگاهانه در حال انجام همچین کاری هستن. یعنی میتونن کنترل احساسات و هدایت اش رو انجام بدن. مراقبه در معنای عام، برای ایجاد احساس بی

فکری انجام میگیره اما در واقع شما میتونید مراقبه رو در سطوح بسیار مختلف و برای درک احساسات مختلفی انجام بدید.

فکر می کنید چرا اینقدر فرکانس ها و موج های مختلف برای انجام مراقبه وجود داره؟ اینها هر کدوم دریچه هایی به روی احساسات سطح بالا و بیشمار هستن که موجودات، بنا به توانایی ذهنی و قدرت درونیشون میتونن از این پنجره ها استفاده کنن و شناخت بیشتری به ساختار هستی پیدا کنن.
مثلا چه فرقی میکنه که با فرکانس ۷۱۲ مراقبه انجام بدیم یا فرکانس ۱۰۰۰؟ اینها هر کدوم احساسات متفاوت تری هستن و به کمک درکشون میشه ابزار های ذهنی ای رو درست کرد. ابزار هایی که به ما

کمک میکنه تا با بحران ها و مشکلات مختلف؛ کمبود ها و ترس ها مبارزه کنیم.
هنرمندا شانس بسیار خوبی برای بازکردن این پنجره ها دارن. اونها به کمک ابزار ها و رنگ ها و صداها؛ عملا از این پنجره ها میگذرن و درونشون زندگی میکنن و تجارب بی شماری به دست میارن. ابزارهاشون رو طراحی میکنن و برای همین برخی از اون ها به تدریج تبدیل به نوابغی پیچیده و بسیار ستودنی میشن.
هنر آبستره هم نوع بسیار خاص و مجردی از بیان احساسات هست. شما به کمک رنگ ها میتونید سفری ذهنی رو ثبت کنید و این سفر رو به درازا بکشید. به طور مثال قبل از خلق اثرتون روی موضوع یا احساس خاصی تمرکز و فکر کنید و سعی کنید اونچه که احساس میکنید رو به کمک

رنگ ها به تصویر بکشید. همچنین میتونید به صورت بداهه چند رنگ رو روی بوم ترکیب و ثبت کنید و بهشون نگاه کنید تا ببینید این رنگ ها شما رو در مورد کدوم بخش های روانتون آگاه میکنن؟ چه احساساتی رو درون شما ایجاد میکنن؟ تعامل کدوم دسته از احساسات شما رو ممکن میکنن؟

همون طور که مراقبه کننده ها به کمک صدا و فشار فرکانس ها و امواج مراقبه انجام میدن؛ نقاشا هم شانس اینو دارن که به کمک رنگ ها حالت های ذهنی مختلفی رو ایجاد کنن و با این حالت ها همسفر بشن.

هر رنگ به تنهایی تداعی کننده ی احساس یا موج خاصی هست. اما یک رنگ به تنهایی مجرده و تا شما ازش استفاده نکنید و باهاش یک

داستان نسازید؛ قادر نیستید ازش تجربه ای هم به دست بیارید. ساده ترین کاری که میتونید به کمک رنگ ها انجام بدید نقاشی کشیدنه. همین که شروع می کنید به کشیدن خطوط یا ترکیب رنگ ها؛ سفر شما آغاز میشه. به عنوان یک بیننده ی نقاشی؛ میتونید با هر بار نگاه کردن به نقاشی یک سفر ذهنی رو شروع کنید. پس ببینید! فقط هنر نقاش نیست که یک نقاشی رو خوب خلق کنه. قدرت ذهنی بیننده هم در میزان و شیوه ی لذت بردن اش از نقاشی تاثیر گذار هست.

افرادی که بسیار کم انرژی و ضعیف شدن و نمیتونن ارتباطی با دنیای اطراف خودشون برقرار کنن ممکنه حتی از شاهکارهای هنری هم هیچ حسی بهشون دست نده. این که چه مقدار و چطور حسی رو از نقاشی به دست میارید بستگی

به وضعیت درونی خودتون هم داره.

برای درک رنگ ها شما میتونید به مقاله ها و تجارب روانشناسا یا فرهنگ عمومی هم مراجعه کنید. مثلا ببینید توی کتابا در مورد رنگ قرمز و فلسفه و تاریخچه اش چی نوشته و بر این اساس سعی کنید حساسیتی به رنگ قرمز به دست بیارید اما باز هم سفر ذهنی شما صورت میگیره و شما در ارتباط با هنر؛ تجربه هایی به دست میارید. هر چه بیشتر تابلو های مختلف رو ببینید یا هر چه بیشتر با رنگ ها و خطوط کار کنید؛ ذهن میتونه راغب تر بشه به سفر کردن. اما وقتی ذهن راغب به سفر کردن نباشه یا موانعی جلوی راهش باشه هر چقدر هم تابلو و رنگ ببینید

ممکنه اتفاق خاصی رخ نده. اما این موانع چطور به وجود میان؟

فرد سرشناسی که در این مورد خیلی خوب و زیبا صحبت کرده آقای فروید هست. ایشون علاقه ی خاصی به تشریح نقش سرکوب در شکل گیری رفتار های عجیب و غریب داشته. ایشون ظاهرا عقیده دارن که شما وقتی یک کشش یا علاقه رو بدون توجیه سالمی سرکوب میکنید عملا تیشه به ریشه ی انسان میزنی. به طور مثال خودت رو بابت این که به نقاشی علاقه داری سرزنش میکنی و میگی: این چه کاریه؟ اینا که آب و نون نمیشه. نقاشی چه دردی از آدما دوا میکنه؟ اصلا چه استفاده ای داره؟

بعضی وقتا ما قضاوت های تند و نادرستی انجام میدیم. بسته به میزان ناسالم بودن این قضاوت

ها ما آسیب های بیشتری به روان خودمون خواهیم زد. دردی که انسان بابت این آسیب ها میبینه یک زمان ممکنه اینقدر زیاد و ناخوش آیند بشه که دیگه فرد از کنترل رفتار های خودش عاجز بشه و تبدیل به یه فرد نابهنجار بشه. یعنی آگاهانه و عمدا بخواد که به خودش و دیگران آسیب بزنه.
درک احساسات ظریف و عمیق کمک میکنه تا ما قضاوت های بهتر و عادلانه تری در مورد خودمون انجام بدیم و ریسک وقوع همچین اتفاقاتی رو کاهش بدیم.

سینستزیا قابلیتی آینده نگرانه
سینستزیا بر خلاف اسم اش که هنوز در فرهنگ ما غریب و ناشناخته است یه موضوع خیلی ساده و رایجه که اغلب ما آدم ها تجربه اش کردیم. در

واقع به نظر میرسه این توانایی ذهنی، درون همه ی ما وجود داره و صرفا هر کدوم از ما به میزان متفاوت تری ازش استفاده میکنیم. به نظر میرسه هر فرد که بیشتر روی این توانایی ذهنی تمرکز کنه میتونه انتظار داشته باشه که این توانایی بیشتر تقویت بشه.

در ذهن فردی که این توانایی رو باور داره؛ رنگ ها میتونن بوی خاصی رو تداعی کنن. کلمات میتونن رنگ های خاصی رو تداعی کنن. اعداد میتونن صداهای خاصی داشته باشن. این تجربه ها همه اش یکجور حسه و اینطور نیست که مثلا شما هر بار یک عدد رو ببینید، موسیقی خاصی رو بلند بلند بشنوید، کاملا یک تجربه ی ذهنی خواهید داشت.

یکجور همپوشانی احساسی بین یک کلمه و یک

رنگ پیدا میکنید و این باعث میشه که به محض تجسم اون کلمه؛ رنگ خاصی هم براتون تداعی بشه. از این توانایی استفاده های خاصی هم میشه انجام داد. شما می تونید این توانایی رو در حین دیدن یا خلق نقاشی های آبستره تقویت کنید. دفه ی بعد که یک تابلوی آبستره دیدید سعی کنید تجسم کنید اگر این تابلو یک قطعه ی موسیقی بود چه صداهایی رو برای شما زنده میکرد. ممکنه با موسیقی ارتباط احساسی عمیق تری برقرار کنید و این تبدیل تجسمی کمک کنه که احساس درون تابلوی نقاشی رو بهتر درک کنید.

به کمک سینستزیا میشه کارهای هنری و ادبی جالبی انجام داد. به طور مثال فرض کنید شما بتونید با تمرکز روی آواها و حروف الفبا؛ برای هر

حرف یک رنگ خاص رو تجسم کنید. حالا سعی کنید به کمک همین تجسم یک سیستم طراحی کنید برای نامگذاری رنگ ها. اینطوری میتونید به سبک خاص خودتون رنگ ها رو نامگذاری کنید و فهرست جدیدی ایجاد کنید.

اینکه هر فرد چقدر بتونه این کانال های حسی رو ایجاد کنه و از این طریق مفاهیم رو به شیوه های مختلف ببینه و درک کنه به قابلیت های ذهنش بستگی داره. هر چه بیشتر تمرکز کنید و با این عناصر بیشتر کار کنید؛ بیشتر هم قادرید یک سری مفاهیم ذهنی رو به صورت هنر انتزاعی یا آبستره بیان کنید. این بیان انتزاعی کمک میکنه مسیر فکری خودتون رو خلق کنید. الگویی ازش به ثبت برسونید که حتی اگر فراموشی به ذهنتون اومد؛ اون الگو ماندگار باشه و بتونید به عنوان یک منبع

مطالعه ازش استفاده کنید.
فردی که از حساسیت بیشتری برخوردار باشه علاوه بر کتاب ها و نوشته ها قادر به مطالعه ی آثار هنری دیگه هم هست.
آیا به یاد میارید عطر بعضی از غذاها و برشی از هندوانه در دوران کودکی چه احساسی رو درون شما ایجاد میکرد؟ این تجارب به خاطر حساسیت بسیار بالای ما در اون زمان هست. هنوز هم برخی مسائل همچین حساسیتی رو درون ما ایجاد میکنن ولی ما اغلب ناآگاهانه از کنارشون میگذریم.

شیوه ی قیمت گذاری تابلو های نقاشی

ما نمیتونیم اخلاقیات مربوط به شیوه ی تجارت و

قیمت گذاری تابلو های نقاشی رو نادیده بگیریم.
افراد سرمایه دار قادرن برای هر چیزی ارزش تجاری ایجاد کنن و این شیوه ای هست که از طریقش، تجارت خودشون رو شکل میدن و ثروت بیشتری رو به دست میارن.
به نظر میرسه که آثار هنری دارای ارزش معنوی هستن اما لزوما هر نوع تجارتی باهاش سالم نیست. یعنی نمیشه هر نوع تجارت و خرید و فروش آثار هنری رو اخلاقی دونست بلکه این شکل اجتماع ما آدم هاست که نقطه ضعف داره و باعث شده بعضی افراد سو استفاده گر بتونن از هنرمندا و کاراشون به نفع خودشون سو استفاده کنن. سو استفاده یعنی اینکه شما کاری کنید که به انسانیت ضربه بزنه و جلوی رشدشون رو بگیره.
آفت سرمایه داری وقتی دامن هنرمند رو بگیره

دیگه نمیتونه راحت فکر کنه و آثار خودش رو خلق کنه. حالا چه این سیستم سرمایه داری باعث فقر هنرمند بشه چه باعث ثروت هنگفتش. ببینید الان سرمایه داری چه بلایی به سر افرادی آورده که خیال دارن هنرمند بشن! هنرمندا هنوز به سختی میتونن به شیوه ی اخلاقی و منصفانه ای جای خودشون رو در عالم هنر پیدا کنن و زندگی خودشون رو تامین کنن. بعضی از نقاشا برای این که بتونن فروش بیشتری داشته باشن در ابتدا خودشون یا اطرافیانشون میان و تابلوهاشون رو به قیمت بالایی خریداری میکنن. این کار واقعا خجالت اوره و به خاطر ضعف و بیچارگی هنرمنداست.

این تصمیم شماست که چطور با این موج های سمی و غیر اخلاقی دنیای سرمایه داری کار کنید.

میتونید راهی پیدا کنید که بهشون آلوده نشید. اصولا هیچ هنرمندی نیست که مجبور نباشه در مورد این مسائل فکر و تصمیم گیری کنه. چون شما وقتی به مدت طولانی وقت و انرژی خودتون رو صرف هنر میکنید در واقع نیاز دارید که سرمایه ای به دست بیارید تا بتونید زندگی خودتون رو تامین کنید یا ابزار و وسایل جدید بخرید. اگر بخواید هر روز ساعت های قابل توجهی نقاشی بکشید اما زندگیتون درگیر تامین مواد غذایی و امنیت باشه کم کم دستتون از کشیدن یه نقاشی ساده هم کوتاه میشه. این به خاطر ناتوانی یا بی استعداد بودن شما نیست. به خاطر اینه که سرمایه داری همچین بلایی رو به سر جوامع ما آورده.

شرافت مندانه است که سعی کنیم با این مشکلات بجنگیم و هنر خودمون رو خلق کنیم. سرمایه

داری و هر تفکر منفی ای بیشتر حالتی انگل گونه داره و برای ما آدم ها ارزشی قائل نیست. به این نگاه میکنن که ما چقدر مصرفی هستیم. چه سودی براشون داریم و بر این اساس اجازه میدن که از امکانات جامعه استفاده کنیم. هنرمندا انگلی نیستن. یعنی ذات کارشون اینطور نیست اما اگر مراقب نباشن افراد سرمایه دار میتونن از کارهاشون سو استفاده کنن. یعنی این هنر میشه یه نقاب زیبا روی افکار و خواسته های انگلی آدم های سرمایه دار.

سالم موندن به لحاظ اخلاقی از این بابت دشواره اما ذهن یک هنرمند پتانسیل های خوبی برای رشد و پیدا کردن راهکارهای رهایی بخش داره. پس اگر دوست دارید تجارب هنری خودتون رو به دست بیارید؛ شیوه هایی برای مدارا با موج های

سمی جامعه هم پیدا کنید. این دشواری ها مراحلی هستن که از طریقش میتونید عیار وجود خودتون رو افزایش بدید و چیز هایی فراتر از تجارب و احساسات روزمره رو درک کنید.